

Ibn Mas'ud Hadith and the Twelve Imams

Dr. Qulamhosain Zeinali¹

Abstract

Ibn Mas'ud, who is one of the great companions and the prominent narrators of the Prophet's narrations, has quoted several hadiths of the Messenger of God (SA), as some great Sunni narrators have cited about nine hundred narrations from the Messenger of God (SA) through him. One of these narrations is a valid hadith in which the twelve successors of the Prophet (SA) are mentioned. In this hadith, which is noted in the most authoritative sources of the Sunnis, and accepted by the narrators and other scholars of both major sects of Islam, the Messenger of God(AS) announced the number of his successors, and the leaders of the Islamic Ummah after him as twelve and analogized them to the heads and leaders of the Children of Israel tribes. The above-mentioned Hadith, with the characteristics cited in it, cannot be applied to anyone other than the Imams of the Prophet Progeny(AS).

Keywords: leader, Caliphate, Ummah, twelve Imams

1. Assistant Professor, Islamic Sciences and Culture Grand Research Center, Qom, Iran.
(noghaba313@gmail.com)

حدیث ابن مسعود و امامان اثناعشر*

غلامحسین زینلی^۱

چکیده

ابن مسعود که از بزرگان صحابه و از راویان برجسته روایات پیامبر ﷺ است، از رسول خدا ﷺ روایات متعددی نقل کرده است، چنان که برخی از محدثان بزرگ اهل سنت قریب نهصد روایت از طریق وی از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند. یکی از این روایات، حدیث صحیحی است که در آن از جانشینان دوازده‌گانه پیامبر ﷺ سخن به میان آمده است. رسول خدا ﷺ در این حدیث که در منابع دست اول اهل سنت ثبت شده، و مورد قبول محدثان و دیگر دانشمندان فریقین قرار دارد، تعداد جانشینان خود، و رهبران امت اسلامی را پس از خود، دوازده نفر اعلام داشته و آنان را به نقبای بنی اسرائیل تشبیه کرده‌اند. روایت یاد شده با ویژگی‌هایی که در آن ذکر شده، جز بر امامان اهل بیت پیامبر ﷺ بر کس دیگری قابل تطبیق نیست.

واژگان کلیدی: امامان، اثناعشر، امت، خلیفه، نقیب.

* تاریخ دریافت: ۹۸/۹/۱۳ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۱۲

۱. استادیار گروه قرآن و اهل بیت علیهم السلام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی قم، ایران (ghhz313@gmail.com).

مقدمه

عبدالله بن مسعود (م ۳۲ق)، از مسلمانان نخستین (ابن هشام، بی تا: ج ۱، ۲۷۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ۴۶۱؛ معرفت، ۱۳۸۰ش: ج ۱، ۲۱۸)؛ از مفسران صحابه (سیوطی، ۱۴۱۶ق: ج ۲، ۱۲۲۸؛ ذهبی، ۱۳۸۱ق: ج ۱، ۸۳؛ معرفت، ۱۳۸۰ش: ج ۱، ۲۱۸)؛ دوستدار اهل بیت علیهم السلام و طرفدار حقانیت علی بن ابی طالب علیه السلام است (صدوق، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ۲۶۱-۲۶۴).

محدثان فریقین از عبدالله بن مسعود روایات فراوانی نقل کرده‌اند که شمار آن به صدها روایت بالغ می‌گردد.

کافی است بدانیم فقط احمد بن حنبل شیبانی در کتاب مستند از طریق عبدالله بن مسعود ۸۹۸ روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶ و ۷).

یکی از روایاتی که احمد با ذکر سند از طریق ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده، حدیثی است که در آن از جانشینان دوازده‌گانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن به میان آمده است. این روایت را احمد بن حنبل دو بار با دو سند نقل کرده است (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۳۲۱ و ۴۰۶). در یکی از نقل‌های وی آمده است:

«مسروق بن اجدع» که خود از بزرگان تابعین است (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۴، ۶۳، رقم ۱۷؛ سیوطی، بی تا «الف»: ۲۱، رقم ۲۶)، می‌گوید: در مسجد نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او برای ما قرآن تلاوت می‌کرد، مردی از او پرسید:

یا ابا عبد الرحمن، هل سألتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كم تملك (يملك) هذه الأمة من خليفة؟ فقال عبدالله: ما سألتني عنها أحدٌ منذُ قَدِمْتُ العراقَ قبلك. ثم قال: نعم، ولقد سألتنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال صلی الله علیه و آله و سلم: «اثنا عشر كعدة نقيب بني اسرائيل» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۳۲۱ و ۴۰۶؛ حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۵۰۱؛ ذهبی، بی تا «ب»: ج ۴، ۵۰۱؛ ابی یعلیٰ موصلی، بی تا: ج ۸، ۴۴۴؛ ج ۹، ۲۲۲؛ طبرانی، ۱۴۰۶ق: ج ۱۰، ۱۵۸؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۳۴)؛

ای ابا عبد الرحمن (= لقب ابن مسعود) آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدید که چند نفر خلیفه بر این امت خلافت خواهند کرد؟ ابن مسعود گفت: از وقتی وارد عراق شده‌ام تاکنون کسی درباره این مطلب از من نپرسیده است، سپس گفت: بله ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دوازده نفر، به عدد نقبای بنی اسرائیل».

و نقبای بنی اسرائیل به تصریح قرآن کریم، دوازده نفرند:

«... وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...» (مائده: ۱۲)؛

و از ایشان دوازده سرپرست برانگیختیم.

حدیث جابر مؤید حدیث ابن مسعود

دانشمندان فریقین در باب روایات خلفای اثناعشر، حدیث دیگری از طریق جابر بن سمره بن جناده سؤالی، و شمار متعدد دیگری از صحابه، از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که براساس آن رسول خدا ﷺ تعداد جانشینان خود را دوازده نفر معرفی نموده و همه آنان را از قریش دانسته‌اند.

این روایت را از عالمان اهل سنت ابوداود طیالسی (م ۲۰۴ق) با دو سند صحیح (ابی داود طیالسی، بی تا: ۱۰۵، ۱۸۰)؛ نعیم بن حماد (م ۲۲۹ق) با پنج سند (نعیم ابن حماد، ۱۴۱۴ق: ۵۲-۵۳، ۶۵، ۷۵، ۲۷۱)؛ احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) با سی و دو سند (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ۵، ۸۶-۱۰۸)؛ محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ق) با چهار سند (بخاری، ۱۴۱۰ق: ۴، ۲۶۴۰؛ بخاری، ۱۴۱۰ق: ۱، ۴۶۶؛ ج ۳، ۱۸۵؛ ج ۸، ۴۱۱)، مسلم نیشابوری (م ۲۶۰ق) با هشت سند (مسلم نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ۳، ۱۴۵۳، کتاب اماره باب ۱)، ابوداود سجستانی (م ۲۷۵ق) با سه سند (عظیم‌آبادی، ۱۴۱۵ق: ۴، ۱۰۶، کتاب المهدی)، ترمذی (م ۲۷۹ق) با دو سند (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ۴، ۵۰۱؛ نعیم بن حماد، ۱۴۱۴ق: باب ۴۶) و دیگر دانشمندان اهل سنت با سندهای متعدد صحیح در آثار خود ثبت کرده‌اند.

این حدیث را که جمع زیادی از صحابه پیامبر ﷺ از آن حضرت نقل کرده‌اند، و از نظر اعتبار سند، متواتر به شمار می‌آید، به لحاظ محتوا کاملاً با حدیث ابن مسعود هماهنگ بوده، و پشتوانه محکمی برای آن محسوب می‌شود.

ابن کثیر دمشقی با اشاره به حقیقت فوق درباره ارتباط حدیث ابن مسعود با حدیث جابر بن سمره می‌نویسد:

هذا حدیث غریب من هذا الوجه واصل هذا الحدیث ثابت فی الصحیحین من حدیث جابر بن سمره. قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «لا يزال امر الناس ماضياً ما ولّهم اثناعشر رجلاً... کلهم من قریش (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۳۴):

حدیث ابن مسعود حدیثی غریب است، و اصل این حدیث در صحیح بخاری و مسلم از طریق حدیث جابر بن سمره ثابت است. جابر می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: همواره مسئله خلافت در میان جامعه برقرار است تا دوازده نفر بر مردم ولایت یابند که همه آنان از قریش‌اند.

مسلم نیشابوری نقل گویاتری از حدیث فوق را در صحیح خود آورده است. وی از جابر بن سمره نقل کرده که گفته است: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود:

لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة، او يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش؛ همواره دین خدا استوار و پابرجاست تا آن‌که قیامت به پا شود یا دوازده نفر خلیفه برای شما وجود داشته باشند که همه آنان از قریش‌اند (مسلم نیشابوری، ۱۴۱۲ ق: ج ۳، ۱۴۵۳).

سیرت‌دین حدیث در منابع شیعه امامیه

حدیث مورد نظر را عالمان شیعه امامیه گاه با همان سندهایی که در منابع اهل سنت آمده، و گاه با سندهای دیگری، در آثار خود نقل کرده‌اند.

از عالمان شیعه مرحوم کلینی رحمته الله در «باب ما جاء فی الإثنی عشر والنص علیهم» (کلینی، ۱۳۶۵ ق: ج ۱، ۵۳۳-۵۳۴) بیست (۲۰) مورد از روایات امامان اثناعشر را از طریق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده، اما به دلایلی که برای ما روشن نیست از ثبت حدیث عبدالله بن مسعود، و مهم‌تر از آن، از ثبت حدیث جابر بن سمره بن جناده که در صحاح و سنن اهل سنت با سندهای متعدد صحیح ثبت شده، خودداری کرده است.

اما شاگرد وی مرحوم نعمانی معروف به ابن ابی زینب (م ۳۶۰ ق) حدیث ابن مسعود را در اثر خود (نعمانی، ۱۳۹۷ ق: ۱۱۷) نقل کرده است. به نظر می‌رسد وی نخستین عالم شیعی است که حدیث ابن مسعود را در کتاب خود ثبت کرده است.

پس از وی شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) در کتاب *خصال*، باب «الخلفاء والائمة بعد النبی صلی الله علیه و آله» اثناعشر حدیث ابن مسعود را با سه سند نقل کرده است. (شیخ صدوق: ۱۴۰۹ ق: ج ۲، ۴۴۶-۴۶۹؛ صدوق، ۱۳۶۲ ق: ۳۰۹).

پس از صدوق، خزاز قمی (م قرن ۴ ق) نیز حدیث ابن مسعود را دو بار با دو سند نقل کرده است (خزاز قمی، ۱۴۱۰ ق: ۲۵-۲۷).

دیگر عالمان شیعه مانند: ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷ ق) (حلبی، ۱۴۰۴ ق: ۱۷۳)؛ شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) (طوسی، ۱۳۶۵ ش: ۱۳۳)، فضل بن حسن طبرسی (م ۵۳۶ ق) (طبرسی، بی تا: ۳۸۳)، قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ ق) (راوندی، ۱۴۰۹ ق: ۳۷۰)، ابن شهرآشوب مازندرانی (م ۵۸۸ ق) (ابن شهرآشوب مازندرانی، ۱۳۷۹ ق: ج ۱، ۲۹۰) و... نیز حدیث یاد شده را در آثار خود ذکر کرده‌اند.

سیرتدوین حدیث در منابع اهل سنت

حدیث مورد نظر از عصر ابن مسعود تا عصر تدوین حدیث در قرن سوم و چهارم هجری بدون وقفه توسط حافظان اهل سنت نقل می‌شده است. در این عصر افرادی مانند: مسروق بن اجدع، عامر بن شراحیل شعبی، مجالد بن سعید، ابوعقیل یحیی بن متوکل مدنی، حماد بن زید، ابونضر هاشم بن قاسم، حسن بن موسی الأشیب، (احمد بن حنبل: ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۳۲۱، ۴۰۶) عیسی بن یونس (نعیم بن حماد، ۱۴۱۴ق: ۵۲)، یونس بن محمد، ابوخیثمه، شیبان بن فروخ (ابی یعلی موصلی، بی‌تا: ج ۸، ۴۴۴؛ ج ۹، ۲۲۹) و جمع دیگری حدیث مورد نظر را نقل می‌کرده‌اند.

از آثار مکتوب موجود نخستین کتابی که این حدیث در آن ثبت شده *الفتن* اثر نعیم بن حماد مروزی (م ۲۲۹ق) است (نعیم بن حماد، ۱۴۱۴ق: ۵۲). پس از وی احمد بن حنبل شیبانی (م ۲۴۱ق) حدیث یاد شده را با دو سند ثبت کرده است. (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۳۲۱ و ۴۰۶).

پس از احمد بن حنبل نیز افرادی مانند: ابی یعلی موصلی (م ۳۰۷ق) (ابی یعلی موصلی، بی‌تا: ج ۸، ۴۴۴؛ ج ۹، ۲۲۲)، سلیمان بن احمد طبرانی (م ۳۶۰ق) (طبرانی، ۱۴۰۶ق: ج ۱۰، ۱۵۸)، حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق) (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ج ۴، ۵۰۱)، ابن عساکر (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۱۱۸)، ذهبی (ذهبی، بی‌تا: ج ۴، ۵۰۱)، ابن کثیر (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۳۴)، هیثمی (هیثمی، ۱۴۱۴ق: ج ۵، ۳۴۴)، باب الخلفاء الإثنی عشر، ابن حجر عسقلانی (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ج ۱۳، ۲۱۲) ابن حجر مکی (ابن حجر مکی، ۱۳۸۵ق: ۲۰)، سیوطی (سیوطی، بی‌تا: ۱۰)، مناوی (مناوی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ۴۵۸)، مبارکفوری (مبارکفوری، ۱۴۱۰ق: ج ۶، ۴۷۵) و... حدیث یاد شده را در آثار خود نقل کرده‌اند.

نگاهی به سند حدیث

در میان آثار اهل سنت، قدیمی‌ترین اثری که حدیث یاد شده در آن با ذکر سند ثبت شده، *کتاب الفتن* اثر نعیم بن حماد مروزی (م ۲۲۹ق) و پس از آن کتاب *مسند*، اثر احمد بن حنبل شیبانی (م ۲۴۱ق) است. در این مجال یکی از دو سند احمد بن حنبل را که از قدیمی‌ترین و کوتاه‌ترین سندهای این حدیث به شمار می‌آید بررسی می‌کنیم.

رجال این سند عبارتند از: احمد بن حنبل، حسن بن موسی الأشیب، حماد بن زید، مجالد بن سعید همذانی، عامر بن شراحیل معروف به شعبی، مسروق بن اجدع، عبدالله بن مسعود.

۱. احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق)

وی پیشوای مذهب حنبلی و از محدثان بزرگ اهل سنت در طول تاریخ است. صاحبان صحاح و سنن شش گانه اهل سنت، و جمع کثیر دیگری از حافظان و محدثان بزرگ اهل سنت از وی حدیث نقل کرده‌اند (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ۴۳۹-۴۴۰).

قتیبۀ بن سعید، علی بن مدینی، یحیی بن معین، ابوجعفر نفیلی، ابن داود خریبی، احمد بن سعید دارمی، ابوزرعہ رازی و جمع کثیر دیگری او را توثیق کرده‌اند. (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ۴۵۱-۴۷۰).

ذهبی می‌نویسد:

احمد بن حنبل، شیخ الاسلام و سید المسلمین فی عصره الحافظ الحجة. قال ابو عبید: انتهى العلم الى أربعة، أفقهم احمد. وقال محمد بن حماد الطهرانی: سمعت أبا ثور يقول: أحمد أعلم او قال أفقه من الثوری (ذهبی، بی تا «الف»: ج ۲، ۴۳۱-۴۳۲).

عجلی درباره وی می‌نویسد:

احمد بن حنبل ثقة ثبت صاحب سنة (عجلی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ۱۰۷).

در جای دیگری می‌نویسد:

احمد بن حنبل من اهل خراسان ثقة ثبت فقیه فی الحدیث (عجلی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ۱۹۴؛ مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ۴۳۷).

ابن حبان می‌نویسد:

احمد بن محمد بن حنبل کان حافظاً متقناً ورعاً فقیهاً... (ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ج ۸، ۱۸).

نورالدین هیثمی نیز وی را ثقة دانسته است (هیثمی، ۱۴۱۴ق: ج ۵، ۱۹۰).

۲. حسن بن موسی الأشیب (م ۲۰۹ ق)

وی اهل خراسان است (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۳۳۲-۳۳۳). جمع کثیری از محدثان بزرگ و ثقة از وی روایت نقل کرده‌اند (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۳۲۹). یحیی بن معین و علی بن مدینی او را فردی «ثقه» (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۳۳۰) و ابوحاتم، صالح بن محمد، و عبدالرحمان بن یوسف بن خراش او را فردی راستگو دانسته‌اند (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۳۳۱). ابن حبان نام وی را در کتاب الثقات ذکر کرده که بیانگر وثاقت اوست (ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ج ۸، ۱۷۰). هیثمی نیز وی را ثقة دانسته است (هیثمی، ۱۴۱۴ق: ج ۵، ۱۹۰).

۳. حماد بن زید (م ۱۷۹ ق)

وی از محدثان بزرگ و موثق اهل سنت است. جمع کثیری از محدثان ثقه از وی روایت نقل کرده‌اند، از آن جمله‌اند:

اشعث بن اسحاق سجستانی، حجاج بن منهال، سعید بن منصور، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، صالح بن عبدالله ترمذی، عبدالرحمان بن مهدی، علی بن مدینی، قتیبۀ بن سعید، وکیع بن جراح، یحیی بن سعید قطان، و جمع کثیر دیگری (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۲۴۴-۲۷۰).
عبدالرحمان بن مهدی گفته است:

حماد بن زید در زمان خود پیشوای مردم بصره بود.

همو گفته است:

پیشوایان علم حدیث چهار نفرند: اوزاعی، مالک بن انس، سفیان ثوری و حماد بن زید.

و گفته است:

فردی داناتر به سنت و حدیث و فقه از حماد بن زید ندیده‌ام (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۲۴۵-۲۴۶؛ ذهبی، بی‌تا «الف»: ج ۱، ۲۲۸-۲۲۹).

یزید بن زریع و وکیع بن جراح و ابوزرعه، حماد بن زید را در حفظ حدیث برتر از حماد بن سلمه دانسته‌اند (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۲۴۶، ۲۴۸).

یحیی بن معین گفته است:

در میان استادان حدیث، کسی را که در حفظ برتر از حماد بن زید باشد ندیدم.

احمد بن حنبل گفته است:

حماد بن زید از پیشوایان مسلمانان بود، و او نزد من برتر از حماد بن سلمه است (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۲۴۷؛ ذهبی، بی‌تا «الف»: ج ۱، ۲۲۸-۲۲۹).

محمد بن سعد گفته است:

حماد بن زید... وکان عثمانياً، وکان ثقةً ثبناً حجةً کثیر الحدیث (ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۷، ۲۸۶؛ مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۲۵۰).

حماد بن زید که گرایش عثمانی داشت، فردی ثقه، حجت و دارای روایات فراوان بود.

ابن حجر می‌نویسد:

حماد بن زید ثقة، ثبت فقیه (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۲۳۸).

عجلی می نویسد:

حماد بن زید بصری ثقة ثبت فی الحدیث (عجلی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ۳۱۹).

ابن حبان نام وی را در کتاب *ثقات* ذکر کرده که بیانگر وثاقت او است (ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ج ۶، ۲۱۸).

۴. مُجالد بن سعید (م ۱۴۴ق)

وی از محدثان بزرگ است، و جمع کثیر از محدثان ثقة از وی روایت نقل کرده اند، از آن جمله اند: حماد بن زید، سفیان ثوری، سفیان بن عیینة، شعبة بن حجاج، عبدالله بن مبارک، یحیی بن سعید قطان، هشیم بن بشیر، عبدالله بن نمیر، سلمة بن کهیل، جریر بن حازم، اسرائیل، عباد بن عباد مهلبی، محمد بن زید واسطی، عبدالواحد بن زیاد و جمع کثیر دیگری (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۲۷، ۲۲۰-۲۲۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۸۶؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ۲۰۶؛ ج ۸، ۲۹ و ۶۷؛ ج ۱، ۴۶۵، ۴۰۰، ۴۱، ۱۹۲؛ ج ۶، ۳۴۹).

به ادعای شماری از رجال شناسان، مجالد در اواخر عمر دچار ضعف حافظه شده، و به همین خاطر عده ای از رجال شناسان، مرتبه حدیث ابن مسعود را از «صحیح» به «حسن» تقلیل داده (ابن حجر عسقلانی، بی تا: ج ۱۳، ۲۱۲؛ ابن حجر مکی، ۱۳۸۵ق: ج ۲۰؛ سیوطی، بی تا: ج ۱۳؛ مبارکفوری، ۱۴۱۰ق: ج ۶، ۳۹۴)، و برخی نیز این حدیث را تضعیف کرده اند (ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۶، ۳۴۹).

دیدگاه رجال شناسان درباره مجالد بن سعید

دیدگاه رجال شناسان اهل سنت درباره مجالد را می توان به سه دسته تقسیم نمود:

دسته اول: کسانی هستند که به صراحت او را توثیق کرده اند، یا تعابیری به کار برده اند که به معنای توثیق او است. از آن جمله اند: ابوالحجاج مزی و ذهبی نوشته اند: نسائی او را ثقة دانسته است (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۲۷، ۲۲۳؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۸۶). عمر بن شاهین می نویسد:

مجالد بن سعید ثقة، قاله یحیی (ابن شاهین، ۱۴۰۴ق: ۲۳۴).

در *تاریخ ابن معین* که عباس دوری که از شاگردان ابن معین و از محدثان بزرگ می باشد آن را جمع آوری و تدوین کرده آمده است:

سمعت یحیی (بن معین) یقول: مجالد بن سعید ثقة (یحیی ابن معین، بی تا: ج ۱، ۱۹۹).

عبدالله بن عدی می نویسد:

از ابن معین درباره روایات مجالد سؤال شد، گفت: «حدیثه صالح کأبیه» (ابن عدی، ۱۴۰۹ق: ج ۶، ۴۲۲) روایاتش همانند روایات پدرش خوب است.

با توجه به سخن ابن شاهین، و عباس دوری، و عبدالله بن عدی، نسبت دادن تضعیف مجالد به ابن معین از سوی برخی از رجال شناسان (ابن ابی حاتم، ۱۳۷۱ق: ج ۸، ۳۶۱؛ ابن حبان، بی تا: ج ۱، ۲۲۶؛ ج ۳، ۱۰؛ عقیلی، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ۲۸۰) نسبتی نادرست است. عجلی نیز نام وی را در شمار افراد ثقة ذکر نموده و می نویسد:

مجالد بن سعید کوفی جائز الحدیث، حسن الحدیث (عجلی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۲۶۴)؛

مجالد بن سعید اهل کوفه، و نقل روایت از وی جایز، و دارای روایات نیکویی است.

ذهبی با تعبیر «مجالد بن سعید... العلامة المحدث؛ محدث بسیار دانا»، از او یاد کرده است (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۸۴-۲۸۵) و در جای دیگری می نویسد:

مجالد بن سعید الهمدانی مشهور صالح الحدیث (ذهبی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ۲۴۷).

آقای احمد محمد شاکر که از محققان و مصححان برجسته کتب روایی اهل سنت می باشد، درباره مجالد می نویسد:

و مجالد وثقه النسائی، وقال البخاری و یعقوب بن سفیان: صدوق (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۳، ۳۰۹).

و در جای دیگری می نویسد:

قال یعقوب بن سفیان: «تکلم الناس فیه وهو صدوق» (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۱۳۱)؛ مردم درباره او سخنانی بیان داشته اند، در حالی که او فردی راستگو است.

خود احمد شاکر نیز پس از نقل مباحث فوق می نویسد:

ومثله أيضاً لا یطرح حدیثه؛

روایات فردی مانند مجالد کنار گذاشته نمی شود (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۱۳۱).

قابل ذکر است در خود کتاب *ابایعقوب فسوی* درباره مجالد آمده است:

وقد تكلم الناس فيه، وهو ثقة (فسوی، ۱۴۰۱ق: ج ۳، ۱۱۰):

چنان‌که ملاحظه می‌کنید عبارت ابایعقوب فسوی در *المعرفة والتاريخ* از آن‌چه آقای احمد شاکر از ایشان نقل کرده از صراحت و اعتبار بیشتری در اثبات وثاقت مجالد برخوردار است، و نشان می‌دهد آقای احمد شاکر در نقل نظر ابایعقوب فسوی دقت کافی را به کار نبرده است. ذهبی از عبدالله ابن عدی نقل کرده که دربارهٔ مجالد گفته است:

له عن الشعبي، عن جابر احاديث صالحة، وعن غير جابر من الصحابة، احاديث صالحة؛

روایاتی که او از طریق شعبی از جابر و غیر جابر از دیگر صحابه نقل کرده، روایات درستی است (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۸۶).

بخاری از عبدالرحمان بن مهدی که از معاصران مجالد است نقل می‌کند که گفته است: از سفیان ثوری شنیدم که می‌گفت:

أشعث بن سوار الكندي الكوفي أثبت من مجالد (بخاری، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ۱۴۵؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۵۶؛ ابن عدی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ۳۷۲).

این تعبیر نشان می‌دهد که مجالد هم ثبت است و از قوت حافظه خوبی برخوردار می‌باشد، اما وثاقت و قوت حافظه اشعث بن سوار بهتر است. بنابراین عبارت یاد شده دلالتی بر تضعیف مجالد ندارد.

عجلی می‌نویسد:

مجالد بن سعيد حسن الحديث، إلا أن عبد الرحمن بن مهدى كان يقول: اشعث بن سوار أقوى منه (عجلی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۲۶۴).

این عبارت نیز دلالتی بر تضعیف مجالد ندارد، بلکه بیانگر توثیق او است، چون نشان می‌دهد که مجالد قوی است، اما اشعث بن سوار قوی‌تر از مجالد است. ذهبی می‌نویسد:

... على أن جعفرًا أوثق من مجالد (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۵۶).

این عبارت نیز بیانگر وثاقت مجالد است و نشان می‌دهد که جعفر از وثاقت بیشتری نسبت به مجالد برخوردار است.

ابن عدی می‌نویسد:

قال یحیی: اسرائیل و شریک أحب إلی من مجالد وهو أثبت حديثاً من شريك (ابن عدی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ۴۲۱).

عبارت فوق نیز نشان می‌دهد که مجالد در حفظ و ثبت حدیث از شریک بن عبدالله نخعی که خود از افراد ثقه می‌باشد (عجلی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ۱۱۹؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ج ۴، ۲۹۲-۲۹۳؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۸، ۲۰۱-۲۰۲) برتر و بالاتر است.
علی بن عبدالله می‌گوید:

قلت لیحیی بن سعید این کان الأجلح (الکندی) من مجالد، قال: کان دونه (عقیلی، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ۱۲۲).

چنان‌که ملاحظه می‌کنید یحیی بن سعید مجالد را برتر از اجلح کندی می‌دانسته، در حالی که اجلح کندی از رجال صحاح و سنن، و فردی ثقه است (ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۱، ۷۸؛ ابن حجر، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۱۶۵-۱۶۶) پس باید وثاقت مجالد قوی‌تر باشد.

دسته دوم: کسانی هستند که او را به صراحت توثیق نکرده، اما تضعیف هم نکرده‌اند، بلکه او را قوی ندانسته‌اند. از آن جمله‌اند:
ابن ابی حاتم رازی می‌نویسد:

لیس مجالد بقوی الحدیث (ابن ابی حاتم، ۱۳۷۱ق: ج ۸، ۳۶۲).

دارقطنی گفته است:

مجالد لیس بالتقوی (دارقطنی، ۱۴۱۷ق: ج ۴، ۹۹).

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد:

مجالد لیس بالتقوی وقد تغییر فی آخر عمره (ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ۱۵۹).

تعبیر فوق نیز تضعیف مجالد محسوب نمی‌شود، بلکه فقط نشان می‌دهد مجالد در حدیث قوی نیست، و این می‌سازد با این که ضعیف هم نباشد، بلکه متوسط باشد. دلیل این مدعا آن که حافظ بزرگی مانند دارقطنی که می‌گوید مجالد قوی نیست، در کتاب سنن خود از مجالد ۱۳ بار حدیث نقل کرده است (دارقطنی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ۱۹۲، ۳۵۷، ۲، ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۲۰؛ ج ۳، ۱۶۰؛ ج ۴، ۱۶، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۳۰، ۱۶۷، ۱۸۴).

و در کتاب رجالی خود *علل الدارقطنی* از مجالد فراوان مطلب نقل کرده و او را تضعیف نکرده است. دارقطنی اگر مجالد را ضعیف می‌دانست معنا نداشت که این همه از او روایت نقل کند.

یا ابن حجر عسقلانی روایت مجالد را که موضوع این نوشته می باشد «حَسَن» دانسته است (ابن حجر عسقلانی، بی تا: ج ۱۳، ۱۸۳).

و دسته سوم: کسانی هستند که مجالد را تضعیف کرده اند. از آن جمله اند:
۱. محمد بن سعد (م ۲۳۰ ق) می نویسد:

مجالد بن سعید الهمدانی... وکان ضعیف فی الحدیث (ابن سعد، ۱۴۱۰ ق: ج ۶، ۳۴۹).

نقد و بررسی

اولاً: ادعای ابن سعد بدون دلیل است، وی مشخص نکرده که در مجالد چه عیبی وجود داشته که موجب ضعف او شده است.

ثانیاً: ابن سعد حدود یک قرن بعد از مجالد می زیسته، و برای ادعای خود در تضعیف مجالد سندی هم ذکر نکرده که به عصر مجالد و معاصران او منتهی گردد، لذا جا دارد از ابن سعد بپرسیم با حدود یک قرن فاصله که بین مجالد و ابن سعد وجود دارد، وی از کجا فهمید که مجالد ضعیف بوده است؟

۲. بخاری (م ۲۵۶ ق) می نویسد:

مجالد بن سعید الهمدانی کوفی کان یحیی بن قطان یضعفه وکان ابن مهدی لا یروی عنه (بخاری، ۱۴۰۶ ق: ج ۲، ۷۴).

نقد و بررسی

اولاً چنان که ملاحظه می کنید عبدالرحمان بن مهدی، مجالد را ضعیف نمی دانسته، بلکه افرادی قوی تر از مجالد در اختیار داشته و از آنان حدیث نقل می کرده است و چنین رفتاری کاملاً منطقی است.

ثانیاً: وقتی ده ها تن از حافظان و محدثان برجسته مانند شعبه بن حجاج، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، سلمه بن کهیل، حماد بن زید و... که شخصیت و عظمت علمی و دینی آنان از عبدالرحمان مهدی خیلی بالاتر است، از مجالد روایات فراوانی نقل کرده اند، عدم نقل روایت توسط عبدالرحمان بن مهدی از مجالد، زبانی به وثاقت مجالد وارد نمی سازد.

ثالثاً: خود بخاری مجالد را تضعیف نکرده، بلکه صرفاً دیدگاه دیگران را درباره مجالد نقل کرده است. و بخاری اگرچه در کتاب صحیح خود از مجالد حدیث نقل نکرده است، لکن در آثار دیگر خود از وی روایات متعددی نقل کرده است (بخاری، ۱۴۰۶ ق: ج ۱، ۶۴، ۱۶۹؛ ج ۴، ۲۴۵؛ ج ۵، ۳۹، ۴۴۱؛ ج ۸، ۳۵۱؛ ج ۱، ۱۶۲، ۱۹۷؛ ج ۲، ۴۵). بگذریم از این که بخاری بیش از یک

قرن پس از مُجالد می‌زیسته، و برای اثبات ادعای خود سندی ذکر نکرده است. رابعاً: نسبت دادن تضعیف مُجالد به یحیی بن قطان هم که در نقل بخاری آمده است، صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا او اگر مُجالد را ضعیف می‌دانست از وی روایت نقل نمی‌کرد، در حالی که بخشی از روایات مجالد از طریق یحیی بن قطان به نسل‌های بعد منتقل شده است (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۲۷، ۲۲۰-۲۲۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۸۵).

خامساً: اگر فرض کنیم ضعفی در مُجالد وجود داشته باشد، چنان‌که گفته‌اند از ناحیه ضعف حافظه اوست، و اگر مجالد دچار ضعف حافظه بود حافظان بزرگی مانند حماد بن زید، شعبه بن حجاج، سفیان بن عیینه، و ده‌ها تن دیگر از حافظان بزرگ به این ضعف مُجالد واقف شده و از وی روایت نقل نمی‌کردند، و نقل روایت آنان از مُجالد به صراحت بیانگر آن است که مجالد ضعف حافظه نداشته یا اگر داشته در آخرین روزهای زندگی او بوده، و حافظان حدیث، روایاتی که از او نقل کرده‌اند قبل از این زمان بوده است. لذا ایرادی بر روایات مُجالد وارد نیست.

۳. شخص دیگری که تضعیف مُجالد به وی نسبت داده شده، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) است (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۸ق: ج ۸، ۳۶۱؛ ابن حبان، بی‌تا: ج ۳، ۱۰؛ ابن عدی، ۱۴۰۹ق: ج ۶، ۴۲۲).

نقد و بررسی

این ادعا نیز صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا:

اولاً: اگر احمد بن حنبل او را ضعیف می‌دانست از او روایت نقل نمی‌کرد، در حالی که وی فقط در کتاب مسند از مجالد ۸۸ بار حدیث نقل کرده، و در کتاب *العلل* که کتاب رجالی احمد بن حنبل محسوب می‌شود نیز ده‌ها بار از مُجالد حدیث نقل کرده و او را تضعیف هم نکرده است. بنابراین ادعای تضعیف مُجالد توسط احمد بن حنبل نیز نمی‌تواند پایه و اساس درستی داشته باشد.

ثانیاً: ادعای یاد شده با ارائه سند به عصر مُجالد منتهی نمی‌شود، چرا که احمد بن حنبل یک قرن بعد از مجالد می‌زیسته است، از این رو احتمال یاد شده فاقد سند و بی‌اعتبار است. ثالثاً: در همه موارد فوق ادعای تضعیف مُجالد می‌تواند جنبه مذهبی داشته باشد، زیرا ذهبی از ابوسعید اشج نقل کرده که مُجالد شیعه است (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۸۶). و روشن است که چنین تضعیفی نمی‌تواند از دیدگاه رجال‌شناسان بزرگ اهل سنت قابل قبول باشد. ذهبی در شرح حال «أبان بن تغلب» می‌نویسد: وی شیعه‌ای متعصب است، و ابن عدی او را شیعه‌ای غالی دانسته، اما فردی راستگو است، که احمد بن حنبل، ابن معین، و ابوحاتم او را

توثیق کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۱، ۵).

عجلی درباره «عمرو بن جابر حضرمی» می‌نویسد:

تابعی ثقة وکان یغلوا فی التشیع (عجلی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۱۷۳).

محمد بن سعد درباره «یحیی بن جزار» می‌نویسد:

کان یغلوا فی التشیع وکان ثقة (ابن حجر، ۱۴۰۴ق: ج ۱۱، ۱۶۸-۱۶۹).

ابوالحجاج مزنی درباره «علی بن هاشم بن برید بریدی» می‌نویسد:

ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات وقال: کان غالباً فی التشیع (مزنی، ۱۴۱۳ق: ج ۲۱،

۱۶۷؛ ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ج ۷، ۲۱۳).

ابوالحجاج مزنی درباره «محمد بن فضیل بن غزوان» می‌نویسد:

ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات وقال: کان یغلوا فی التشیع (مزنی، ۱۴۱۳ق: ج ۲۶،

۲۹۷-۲۹۸).

ابن حجر عسقلانی درباره وی می‌نویسد:

قال ابن سعد: کان ثقة صدوقاً کثیر الحدیث. قال العجلی: کوفی ثقة شیعى. قال علی

بن المدینی: قال یعقوب بن سفیان: ثقة شیعى (ابن حجر، ۱۴۰۴ق: ج ۹، ۳۶۰).

ابن حجر عسقلانی درباره «عدی بن ثابت انصاری» می‌نویسد:

قال احمد بن حنبل: ثقة. قال ابوحاتم: صدوق. قال العجلی والنسائی: ثقة. ذکره ابن

حبان فی کتاب الثقات. قال الدارقطنی: ثقة إلا أنه کان غالباً فی التشیع (ابن حجر،

۱۴۰۴ق: ج ۷، ۱۴۹-۱۵۰؛ مزنی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۹، ۵۲۳-۵۲۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۵، ۱۸۸).

چنان‌که ملاحظه می‌کنید از دیدگاه رجال‌شناسان یاد شده، نه تنها شیعه بودن مانع وثاقت

نیست، بلکه شیعه‌گالی بودن هم زیانی به وثاقت شخص وارد نمی‌سازد.

در نتیجه اگر تضعیف‌های مُجالد جنبه مذهبی داشته باشد، و به خاطر شیعه بودنش او را

تضعیف کرده باشند، چنین تضعیفی فاقد اعتبار است.

مجالد از رجال صحاح و سنن

دلیل دیگر ثقة بودن مُجالد آن است که وی از رجال صحاح و سنن اهل سنت است و مؤلفان

این کتب با همه دقت نظری که در نقل حدیث داشته‌اند، از مُجالد روایت نقل کرده‌اند. این

امر نشان می‌دهد آنان مجالد را ثقه می‌دانسته‌اند و گرنه از وی روایت نقل نمی‌کردند. محمدبن اسماعیل بخاری گرچه در کتاب صحیح بخاری از مجالد چیزی نقل نکرده، لکن در کتاب‌های تاریخ خود ۹ بار از وی حدیث نقل کرده است (بخاری، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ۶۴، ۱۶۹؛ ج ۴، ۲۴۵؛ ج ۵، ۳۹، ۴۴۱؛ ج ۸، ۳۵۱؛ ج ۱، ۱۶۲، ۱۹۷؛ ج ۲، ۴۵).

مسلم نیشابوری یک بار از وی حدیث نقل کرده است (مسلم نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ج ۲، ۱۱۱۷).

ابی داود سجستانی ۱۴ بار از وی حدیث نقل کرده است (ابی داود سجستانی، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ۱۵۷-۱۵۸، ۲۳۰؛ ج ۳، ۱۲۳۳، ۱۲۴۳، ۱۳۲۳، ۱۵۳۴-۱۵۳۵؛ ج ۴، ۱۸۵۰، ۱۹۰۵، ۱۹۶۰، ۲۰۲۳، ۲۱۱۱).

قابل ذکر است محققان سنن ابی داود آقایان: ابراهیم سید، سید سیدمحمد و عبدالخیر عبدالقادر، در ذیل ۷ روایت از روایات فوق نوشته‌اند: «صحیح» (ابی داود سجستانی، ۱۴۲۰ق: ج ۳، ۱۲۳۳، ۱۲۴۳، ۱۵۳۴؛ ج ۴، ۱۸۵۰، ۱۹۰۵، ۱۹۶۰، ۲۰۲۳).

ترمذی ۲۰ حدیث از مجالد نقل کرده است (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۳، ۲۴، ۲۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۶۵، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۴؛ ج ۴، ۲۳۷، ۲۹۳، ۳۰۷؛ ج ۵، ۲۳۱، ۲۶۲، ۴۶۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۵۱). قابل ذکر است که ترمذی علاوه بر نقل روایات فوق، در ذیل ۵ حدیث، از روایات مجالد نوشته است:

هذا حدیث حسن صحیح (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۳، ۳۰۹، ۳۱۶؛ ج ۴، ۲۹۲، ۳۰۷-۳۰۸؛ ج ۵، ۵۵).

معنای عبارت ترمذی آن است که وی مجالد را ثقه می‌دانسته است، اگر ثقه نمی‌دانست معنا نداشت که روایات وی را به صراحت صحیح اعلام کند.

ابن ماجه ۱۶ حدیث از مجالد نقل کرده است (ابن ماجه، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ۴۸، ۶۲، ۱۹۷؛ ج ۳، ۶۳، ۱۷۳، ۳۶۸؛ ج ۴، ۸، ۱۸، ۴۸، ۲۳۵، ۵۹۹، ۶۰۸؛ ج ۵، ۲۹۷، ۵۲۶، ۵۵۸، ۵۸۴).

نسائی نیز ۴ حدیث از مجالد نقل کرده است (نسائی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ۱۸۷-۱۸۸؛ ج ۴، ۲۶۹؛ ج ۶، ۲۷۰).

نقل راویان ثقه از مجالد

دلیل دیگر ثقه بودن مجالد، نقل روایت، توسط حافظان ثقه از مجالد است. آثار روایی، رجالی، و تاریخی اهل سنت حاکی از آن است که جمع کثیری از حافظان و محدثان بزرگ و

ثقه، با همه دقت نظری که در نقل حدیث داشته‌اند، از وی حدیث نقل کرده‌اند. این امر گویای آن است که آنان مجالد را فردی ثقه می‌دانسته‌اند و گرنه از وی روایت نقل نمی‌کردند. شماری از محدثان مورد نظر عبارت‌اند از:

- سفیان بن عیینه (ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ۲۳۶؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۳، ۲۲۱؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق: ج ۷، ۱۴۷).

- شعبه بن حجاج، که او را امیرالمؤمنین در علم حدیث دانسته‌اند (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۴۱۸؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۸۵؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۶، ۳۴۹).
- سلمه بن کهیل (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۳۷۸؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۱، ۲۱۳).

- سفیان ثوری (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۸۵؛ مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۲۰-۲۲۱).
- یحیی بن سعید قطان (ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۳، ۲۲۱؛ مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۲۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۸۵).

- حماد بن زید (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ۲۳۸؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۶، ۸۲، ۱۴۲؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۱، ۴۲۰).

- هشیم بن بشیر (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۲۶۹؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۴۱؛ مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ۲۲۰).

- اسماعیل بن مجالد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۹۸؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۱۶۲).
و ده‌ها تن دیگر که شمار آنان به حدود یکصد تن می‌رسد.

به راستی آیا حافظان یاد شده از یک فرد ضعیف که حافظه خود را از دست داده بوده، حدیث نقل کرده‌اند؟! یا نه، آنان مجالد را از نظر حافظه در سلامت کامل می‌یافته‌اند، و با این ویژگی از او حدیث نقل کرده‌اند.

کافی است بدانیم یکی از محدثان بزرگی که روایات مجالد غالباً از طریق او به نسل‌های بعد انتقال یافته «حماد بن زید» است، و او از رجال صحاح و سنن شش‌گانه اهل سنت است، و بخاری از او بالغ بر ۱۲۰ بار و مسلم بالغ بر ۱۱۰ بار حدیث نقل کرده‌اند. در سنن ابی داود، و سنن ترمذی، و سنن ابن ماجه، و سنن نسائی هم به همین نسبت از وی حدیث نقل شده است.

بررسی‌های رجال و تاریخی نشان می‌دهد که مسئله ضعف حافظه مجالد در میان معاصرانش مطرح نبوده، و هیچ یک از معاصران وی او را به ضعف حافظه متهم نکرده‌اند، و این ادعا حداقل یک قرن بعد از مجالد مطرح شده است. و جای سؤال است که چطور

معاصران مجالد که با او رفت و آمد داشته، با او گفتگو می‌کرده و از وی حدیث می‌شنیده‌اند نفهمیدند که او دچار ضعف حافظه شده اما کسانی که یک یا چند قرن بعد از مجالد قدم به جهان گذاشتند آنها فهمیدند که او دچار ضعف حافظه بوده است؟! آنان چگونه و از کجا به ضعف حافظه مجالد پی بردند؟!

۵. عامر بن شراحیل - شعبی (م ۱۰۳ ق)

وی از جمع کثیری از صحابه و تابعین روایت کرده، جمع زیادی از محدثان بزرگ و ثقه نیز از او حدیث نقل کرده‌اند (مزى، ۱۴۱۳ق: ج ۱۴، ۲۸-۳۲). مکحول گفته است:

ما رأيت أفة من الشعبى.

ابن معین، ابوزرعه، و جمع دیگری گفته‌اند:

الشعبى ثقة.

ابومجلىز گفته است:

ما رأيت أفة من الشعبى (مزى، ۱۴۱۳ق: ج ۱۴، ۳۴-۳۵)

عجلى او را ثقه دانسته و نام وی را در کتاب خود ذکر کرده است (عجلى، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۱۲). ابن حجر عسقلانى می‌نویسد:

عامر بن شراحيل الشعبى ثقة مشهور فقيه فاضل (ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۴۶۱).

هیشمی نیز وی را ثقه دانسته است (هیشمی، ۱۴۱۴ق: ج ۵، ۱۹۰).

۶. مسروق بن اجدع همدانى (م ۶۲ ق)

وی از شماری از بزرگان صحابه مانند: على بن ابى طالب عليه السلام، عبدالله بن مسعود، ابى بن كعب، ابوبكر، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، و عایشه و ام سلمه از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، و جمع دیگری حدیث نقل کرده است، و شماری از محدثان بزرگ نیز از او حدیث نقل کرده‌اند (مزى، ۱۴۱۳ق: ج ۲۷، ۴۵۲-۴۵۳).

یحیی بن معین درباره او گفته است:

ثقة لا يسأل عن مثله.

عجلى گفته است:

کوفی، تابعی، ثقة.

محمد بن سعد گفته است:

كان ثقة، وله احاديث صالحة (مزي، ١٤١٣ق: ج ٢٧، ٢٥٥-٢٥٦؛ عجلي، ١٤٠٥ق: ج ٢، ٢٧٣-٢٧٤؛ ذهبي، ١٤١٣ق: ج ٤، ٦٧).

ابن حجر عسقلاني می نویسد:

مسروق بن اجدع ثقة فقيه عابد (ابن حجر، ١٤١٥ق: ج ٢، ١٧٥).

ذهبی می نویسد:

قال يحيى بن معين: مسروق: ثقة، لا يسأل عن مثله (ذهبي، ١٤١٣ق: ج ٤، ٦٧).

هیثمی نیز وی را ثقة دانسته است (هیثمی، ١٤١٤ق: ج ٥، ١٩٠).

دیدگاه دانشمندان درباره سند حدیث ابن مسعود

شماری از دانشمندان اهل سنت نیز درباره سند حدیث ابن مسعود اظهار نظر کرده، و سند آن را «حسن» دانسته اند. از آن جمله اند:

١. ابن حجر عسقلانی می نویسد:

ومن حديث ابن مسعود بسند حسن أنه سئل كم يملك هذه الأمة من خليفة؟... (ابن حجر، بی تا: ج ١٣، ١٨٣).

٢. ابن حجر مکی می نویسد:

وعن ابن مسعود بسند حسن أنه سئل كم يملك هذه الأمة من خليفة؟... (ابن حجر مکی، ١٣٨٥ق: ٢٠).

٣. مبارکفوری در شرح سنن ترمذی می نویسد:

أما حديث ابن مسعود فأخرجه احمد والبزاز بسند حسن أنه سئل كم يملك هذه الأمة من خليفة؟... (مبارکفوری، ١٤١٠ق: ج ٦، ٣٩٤).

٤. سیوطی می نویسد:

وعند احمد والبزاز بسند حسن عن ابن مسعود أنه سئل كم يملك هذه الأمة من خليفة؟... (سیوطی، بی تا: ١٣).

تفسیر واژه‌ها

در حدیث ابن مسعود واژه‌های متعددی به کار رفته که تفسیر درست آنها می‌تواند ما را در فهم صحیح حدیث یاری کند. این واژه‌ها عبارت‌اند از:

واژه «اُمّت»

واژه «اُمّت» از منظر لغت‌شناسان

این واژه در لغت از ریشه اَمَّ یُوْمُّ گرفته شده و به معنای قصد کردن است. و کلمه «اُمّت» به مجموعه‌ای از انسان‌ها اطلاق می‌گردد که قصد و هدف واحدی آنان را گرد هم جمع کرده باشد، حال این مقصد واحد، دین واحد باشد، یا زمان واحد، یا مکان واحد. در مجموع، اُمّت گروه به هم پیوسته‌ای است که بر محور وجه مشترکی دور هم جمع شده‌اند و هدف واحدی را دنبال می‌کنند. از این رو همه کسانی که بر محور اصول مهم اعتقادی اسلام متمرکز گشته‌اند، امت واحدۀ اسلامی را تشکیل می‌دهند. نظر شماری از لغت‌شناسان در این باره چنین است:

خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۰ق) می‌نویسد:

الأمة: كل قوم في دينهم من أمتهم، قوله تعالى (إن هذه امتكم أمة واحدة) أي: دين واحد، وكل من كان على دين واحد مخالفاً لسائر الأديان فهو أمة على حده، وكل قوم نسبوا إلى نبي وأضيفوا إليه فهم أمة. وقد يجيء في بعض الكلام أن أمة محمد ﷺ هم المسلمون خاصة. (خلیل، ۱۴۱۰ق: ج ۸، ۴۲۷-۴۲۸).

ابن فارس (م ۳۵۹ق) می‌نویسد:

كل من كان على دين حق مخالف لسائر الأديان فهو أمة، وكل قوم نسبوا إلى شيء واضيفوا إليه فهم أمة (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۲۷).

راغب (م ۴۲۵ق) می‌نویسد:

الأمة: كل جماعة يجمعهم أمر ما إما دين واحد، أو زمان واحد، أو مكان واحد سواء كان ذلك الأمر الجامع تسخييراً أو اختياراً (راغب، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۸۶).

ابن سیده (م ۴۵۸ق) (ابن سیده، بی‌تا: ج ۴، ۱۰۶) ابن منظور (م ۷۱۱ق) (ابن منظور ۱۴۱۴ق: ج ۱۲، ۲۶-۲۷) و طریحی (م ۱۰۸۷ق) (طریحی، ۱۳۷۵ق: ج ۶، ۱۲-۱۳)، نیز مطالب مشابهی بیان داشته‌اند.

واژه «اُمّت» در قرآن

واژه «اُمّت» در قرآن کریم ده‌ها بار به صورت مفرد یا جمع، به معانی متعددی به کار رفته است. این واژه در قرآن کریم دست کم در ۹ معنا استعمال شده است:

۱. اُمّت به معنای «خویشان پدری» (بقره: ۱۲۸؛ آل عمران: ۱۱۳؛ مائده: ۶۶؛ اعراف: ۱۵۹)؛

۲. اُمّت به معنای «سال‌ها» (هود: ۸)؛

۳. اُمّت به معنای «زمان و مدت» (یوسف: ۴۵)؛

۴. اُمّت به معنای «قوم» (نحل: ۹۲؛ حج: ۳۴)؛

۵. اُمّت به معنای «پیشوای یگانه در دانش» (نحل: ۱۲۰)؛

۶. اُمّت به معنای «کافرانی که در روزگار پیامبر خاتم بوده‌اند» (رعد: ۳۰)؛

۷. اُمّت به معنای «خلق» (= مخلوقات) (انعام: ۳۸)؛

۸. اُمّت به معنای «دین و آئین» (بقره: ۱۱۳؛ یونس: ۱۹؛ مؤمنون: ۵۲) و مقصود از دین در

این آیات دین اسلام است؛

۹. اُمّت به معنای «اُمّت محمد ﷺ» (بقره: ۱۴۳؛ آل عمران: ۱۱۰).

از معانی یاده شده تنها معنای ۹، و تا حدودی معنای ۸، با حدیث مورد نظر ما تناسب دارد،

و سایر معانی را به هیچ عنوان نمی‌توان در حدیث یاد شده، اراده نمود.

امین‌الاسلام طبرسی در ذیل آیه ۱۰۴ آل عمران می‌نویسد:

واژه «اُمّت» که از کلمه «أُمَّ» مشتق شده به معنای قصد می‌باشد، و در لغت به هشت

معنا استعمال شده است، از آن جمله است: اُمّت به معنای جماعت، امت به معنای

پیروان پیامبران، زیرا آنان از مقصد واحدی پیروی می‌کنند، «اُمّت» به معنای دین

هم استعمال شده، مانند این سخن خداوند (إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَى

أُمَّةٍ)... (طبرسی، ۱۳۷۲ق: ج ۲، ۸۰۶).

طبرسی در جای دیگری می‌نویسد:

اُمّت به معنای جمعیتی است که دارای هدف واحدی باشند. و شریعت از آن رو اُمّت

واحد شمرده شده که مردم به وسیله آن بر هدف واحدی اجتماع می‌کنند

(طبرسی، ۱۳۷۲ق: ج ۷، ۹۹).

علامه طباطبایی در چند جا از تفسیر المیزان به بیان معنای واژه «اُمّت» در قرآن پرداخته و

می‌نویسد:

واژه اُمّت از ماده «أُمَّ يَوْمٌ» به معنای قصد کردن است، و بر جمعیتی از مردم اطلاق

می‌شود که پیرامون هدف واحدی اجتماع کرده باشند، مانند: دین واحد، سنت واحد، یا زمان و مکان واحد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۷، ۷۲-۷۳).

وی می‌افزاید:

واژه امت بر جمعیت زیاد اطلاق نمی‌شود، مگر زمانی که آن جمعیت هدف واحدی داشته باشند، و افراد جمعیت آن هدف را قصد کنند. تفاوت نمی‌کند آن وجه جامع اختیاری باشد یا غیر اختیاری (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۷، ۷۳).

ایشان در ذیل آیه ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ می‌نویسد:

الأمة جماعة يجمعها مقصد واحد، والخطاب في الآية عام يشمل جميع الأفراد المكلفين من الإنسان، والمراد بالأمة النوع الإنساني الذي هو نوع واحد... (طباطبائی، ۱۴۱۳ق: ج ۴، ۳۲۲).

علامه در آیه فوق معنای امت را توسعه داده و آن را به معنای نوع انسانی گرفته است، چون همه انسان‌ها در انسانیت که نوع واحد می‌باشد مشترک‌اند.

واژه «امت» در روایات

لفظ «امت» در روایات نیز غالباً بر جامعه ایمانی مسلمانان، و بر گروندگان به دین مبین اسلام و پیامبر خاتم دلالت دارد، یعنی کلیه کسانی که فارغ از هر گونه تعلقات قومی، نژادی، زبانی، و... در طول تاریخ به وحدانیت خدا و نبوت حضرت محمد ﷺ شهادت دهند و داخل در اسلام شوند، چنین افرادی در زمره امت اسلام و پیامبر ﷺ قرار می‌گیرند. شماری از روایاتی که بر این مدعا دلالت دارد، عبارت است از:

از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود:

فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهي جميع فاضربوه بالسيف كائنا من كان (مسلم نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ج ۳، ۱۴۷۹).

از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

والذي نفسى بيده لتفترقن هذه الأمة على ثلاث وسبعين فرقة كلها في النار إلا فرقة واحدة (طبرسی، ۱۳۷۲ق: ج ۴، ۷۷۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۳ق: ج ۸، ۳۶۸، ۲۹۱).

و این سخن پیامبر ﷺ که فرمود:

أنا وعلی أبوا هذه الأمة (طبرسی، ۱۳۷۲ق: ج ۴، ۳۵۷).

و این سخن علی علیه السلام که فرمود:

من قرأ القرآن من هذه الأمة ثم دخل النار فهو ممن كان يتخذ آيات الله هزوا (عیاشی، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ۱۲۰، ذیل آیه ۲۳۱ سوره بقره؛ طباطبایی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۲۵۵).

امام باقر علیه السلام:

إن الله تبارک و تعالی لم یدع شیئاً یحتاج إلیه الأمة إلا انزله فی کتابه و بیته لرسوله... (کلینی، ۱۳۶۵ق: ج ۱، ۵۹، ۷؛ ۱۷۵).

خلاصه آن که از دیدگاه اسلام عاملی که به وسیله آن «امت» ساخته می شود، ایمان و عقیده است. و بر جامعه ای که همه افراد آن ایمان و عقیده واحدی داشته باشند، عنوان «امت» اطلاق می شود، و اگر جامعه فاقد وحدت اعتقادی باشد، اطلاق عنوان «امت» بر آن صادق نخواهد بود.

استعمال واژه «امت» به معنای امت پیامبر صلی الله علیه و آله که از آیات و روایات گذشته استفاده شد، نشان می دهد که استعمال این واژه در حدیث ابن مسعود به صورت عام همه پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله را در همه زمان ها تا قیامت شامل می شود. در نتیجه خلفای دوازده گانه ای که در این حدیث از آنان سخن به میان آمده، جانشینان پیامبر و رهبران امت اسلامی اند برای تمام امت اسلامی، پس از پیامبر تا پایان جهان.

واژه «نقیب»

واژه دیگری که در حدیث ابن مسعود به کار رفته کلمه «نقیب» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث خلفای دوازده گانه را به نقبای بنی اسرائیل تشبیه کرده اند، و نقیب به معنای رئیس و سرپرست است. ۱. ابن قتیبه (م ۲۷۶ق) می نویسد:

النقیب: الکفیل علی القوم (ابن قتیبه، بی تا: ج ۱، ۱۲۴)؛
نقیب کسی است که کفالت و سرپرستی قوم را بر عهده دارد.

۲. ابوحیان (م ۷۵۴ق) می نویسد:

النقیب: کبیر القوم القائم بامورهم (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۲۰۲)؛
نقیب، بزرگ قوم و سرپرست آنان است.

۳. علامه طباطبایی (م ۱۳۶۰ش) می نویسد:

«... وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...» ظاهر آیه نشان می‌دهد که نقبا، رؤسای خانواده‌ها و قبایل دوازده‌گانه‌اند. نقبا حاکم بر اسباط‌اند، و سرپرستی امور آنان را بر عهده دارند. نسبت آنان به اسباطشان مانند نسبت اولی‌الأمر است نسبت به توده‌های مردم در این امت، که دارای مرجعیت هستند در تمام امور دینی و دنیوی (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۵، ۲۴۰).

دیگر مفسران نیز مطالبی شبیه مفسران فوق بیان داشته‌اند (ابن جزی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۲۵۵؛ ثعالبی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ۳۶۲؛ نووی جاوی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ۲۵۷؛ قاسمی، ۱۴۱۸ق: ج ۴، ۸۷؛ عبدالکریم خطیب، بی‌تا: ج ۳، ۱۰۵۲؛ ابن عاشور، بی‌تا: ج ۵، ۶۰؛ ابن هائم، ۱۴۲۳ق: ج ۱، ۱۴۸؛ آل‌غازی، ۱۳۸۲ق: ج ۶، ۳۰۷).

و انتخاب و تعیین نقبا چنان‌که در قرآن آمده با خداوند است ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾ (مائده: ۱۲).

واژه «خلیفة»

واژه دیگری که در حدیث ابن مسعود به کار رفته، واژه خلیفه است. در حدیث آمده است:

... کم یملک هذه الأمة من خلیفة...

واژه‌های خلافت و خلیفه به معنای نیابت و جانشینی از غیر است.

راغب (م ۴۲۵ق) می‌نویسد:

الخلافة: النيابة عن الغير (راغب، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۲۹۴).

ابن فارس (م ۳۹۵ق) می‌نویسد:

الخلافة: وإنما سمیت خلافة لأن الثاني یجئ بعد الاول قائماً مقامه (ابن فارس، ۱۴۰۴ق:

ج ۲، ۲۱۰):

خلافت را از آن رو خلافت نامیده‌اند که نفر دوم، پس از اول می‌آید و به جای او

می‌نشیند.

ابن سیده (م ۴۵۸ق) می‌نویسد:

الخلیفة: الملك یستخلف ممن قبله... الخلافة: الإمارة (ابن سیده، بی‌تا: ۱۳۴، قسمت ۳):

خلیفه به معنای حاکمی است که جانشین کسی می‌شود که پیش از او بوده است و

خلافت به معنای حکومت است.

لغت‌شناسان معتقدند این کلمه اگر از ماده «خَلَف» مشتق شده باشد، جمع آن «خلفاء» و «خلائف»، و به معنای جانشین صالح است. و در مقابل آن، واژه‌های «خالف و خالفه» قرار دارد که از ماده «خَلَف» مشتق شده، و به معنای جانشین ناصالح می‌باشد.

ابن منظور می‌نویسد:

الْخَلْفُ: الولد الصالح يبقى بعد الإنسان، وَالْخُلْفُ وَالْخَالِفَةُ: الطالِح (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۹، ۸۵).

ابن اثیر نیز می‌نویسد:

وفي حديث أبي بكر جاءه أعرابي فقال له: أنت خليفة رسول الله؟ فقال: لا. قال: فما أنت؟ قال: أنا الخالفة بعده... فأما الخالفة فهو الذي لا غناء عنده ولا خير فيه وكذلك الخالف. وقيل هو الكثير الخلاف، وهو بين الخلافة بالفتح. وإنما قال ذلك تواضعاً وهضماً من نفسه حين قال له أنت خليفة رسول الله ﷺ (ابن اثیر، ۱۳۶۴ش: ج ۲، ۶۹):

عربی نزد ابوبکر آمد و به او گفت: تو جانشین پیامبر هستی؟ ابوبکر جواب داد: نه. عرب پرسید: پس چه کاره هستی؟ ابوبکر گفت: من خالفه بعد از پیامبرم. ابن اثیر می‌نویسد: خالف و خالفه کسی است که بی‌نیازی و خیری در او نیست...

گرچه ابن اثیر این جمله ابوبکر را سخنی می‌داند که وی از سر تواضع و فروتنی بیان داشته، اما حقیقت این است که او عربی اصیل بوده و به معنای واژه‌های عربی آگاه بوده و معنای حقیقی کلمه را بیان داشته، و تواضعی در کار نبوده است.

با توجه به مباحث فوق، جانشینان دوازده‌گانه‌ای که در حدیث ابن مسعود از آنان سخن به میان آمده، چنان‌که در این حدیث به آن تصریح شده، جانشینان پیامبرند و دوران خلافت آنان بلافاصله پس از پیامبر آغاز می‌شود «... هل حَدَّثَكُم نَبِيُّكُمْ، کم یکون من بعده خليفة؟...» (احمدبن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۴۰۶) و به دلالت لفظ «خليفة» که برای جانشین صالح وضع شده، باید همه آنان افراد صالحی باشند. و از آن جا که رسول خدا ﷺ تعداد کل جانشینان خود را پس از خود دوازده نفر بیان داشته‌اند، و همه زمان‌ها تا قیامت، بعد از رسول خدا ﷺ محسوب می‌شود، نتیجه می‌گیریم که همین دوازده نفر خلیفه هستند که جهان از وجود آنان خالی نیست و در هر عصری یک نفر از آنان در میان امت اسلامی وجود دارد تا جهان به پایان رسد.

واژه «امت» نیز که در حدیث مورد نظر ذکر شده «... کم تملك هذه الأمة من خليفة؟...» (احمدبن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۳۲۱) و پیش از این بحث آن گذشت، به وضوح بیانگر آن

است که خلفای دوازده‌گانه که جانشینان پیامبر ﷺ محسوب می‌شوند، خلفای کُل امت اسلامی‌اند.

تشبیه خلفای دوازده‌گانه به نقبای بنی اسرائیل در این حدیث نیز نشان می‌دهد چنان‌که انتخاب نقبا به دست خداوند بوده ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾ (مائده: ۱۲) انتخاب خلفای دوازده‌گانه نیز باید به دست خداوند باشد.

مضاف بر این‌که نفس تعیین عدد و اوصاف در مسئله خلافت، تعیین مصداق آنان نیز محسوب می‌شود، وگرنه، اقدام پیامبر ﷺ در تعیین عدد خلفا، بدون در نظر داشتن افراد خاص، کار بیهوده‌ای خواهد بود که نه تنها اثر مثبتی بر آن مترتب نیست بلکه اثر منفی نیز خواهد داشت، چون موجب ابهام و اختلاف میان دانشمندان و مردم مسلمان می‌شود. و ساحت پیامبر از ارتکاب کار لغو و بیهوده می‌زا است.

آری، تعیین عدد خلفای دوازده‌گانه توسط پیامبر ﷺ نشان می‌دهد آن حضرت به افراد خاصی توجه داشته‌اند که با برنامه و روش خاصی توسط خداوند تعیین می‌شوند تا اهداف پیامبر ﷺ را در اداره جامعه تداوم بخشند.

و معنا ندارد که پیامبر ﷺ عدد جانشینان خود را تعیین کنند اما تعیین مصداق این جانشینان دوازده‌گانه را به علمای اهل سنت واگذار کنند تا هریک از آنان براساس ذوق و سلیقه خود عده‌ای از حاکمان فاسد و بی‌کفایت اموی و عباسی را به عنوان جانشینان پیامبر ﷺ انتخاب و معرفی کنند.

با اوصافی که بیان شد، حدیث مورد نظر، جز امامان اهل بیت پیامبر ﷺ مصداق دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

مصداق‌شناسی امامان در حدیث

عالمان شیعه امامیه، به اتفاق آرا، مصداق روایت یاد شده را امامان اهل بیت رسول خدا ﷺ دانسته‌اند. آنان می‌گویند:

تردید نیست که بشارت رسول خدا ﷺ به آمدن دوازده امام و خلیفه پس از ایشان، یک بشارت و فرمان مهم الهی است که توسط رسول خدا ﷺ ابلاغ گردیده است. چرا که سخن پیامبر چیزی جز وحی الهی نیست (نجم: ۳-۴).

حال که بشارت، الهی است، و بشارت‌دهنده پیامبر خداست، باید مصداق بشارت نیز الهی باشد، و از جانب خدا و توسط پیامبر ﷺ تعیین گردد، و معنا ندارد که تعیین مصداق بشارت

در موضوع مهمی مانند تعیین جانشینان پیامبر ﷺ به عالمان دربار حاکمان اموی و عباسی واگذار شود، تا آنان بر اساس سلاقی و گرایش‌های فکری خود، هر کس عده‌ای را به عنوان مصادیق این بشارت تعیین، و معرفی کند، و حاصل انتخاب آنان این باشد که عده‌ای از عناصر بی‌کفایت از دودمان اموی و عباسی، به عنوان جانشینان پیامبر ﷺ معرفی شوند.

اما دانشمندان اهل سنت که دیدگاه فوق را نپذیرفته‌اند، روایت ابن مسعود و روایت جابرین سمره را در کنار هم قرار داده و کوشیده‌اند تا بلکه بتوانند توجیه قابل قبولی برای این روایات ارائه دهند. آنان برای دست‌یابی به این مقصود به چند دسته تقسیم شده‌اند:

دسته نخست: کسانی هستند که در تفسیر روایات مورد نظر، دچار حیرت شده و از فهم درست معنای آن، اظهار ناتوانی و عجز کرده‌اند، افرادی مانند: مهلب، ابن جوزی، قاضی عیاض (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ج ۱۳، ۲۱۱-۲۱۲) و ابن عربی مالکی (ابن عربی مالکی، بی‌تا: ج ۹، ۶۹) از آن جمله‌اند.

دسته دوم: کسانی هستند که از افرادی که پس از رسول خدا ﷺ در مصدر حکومت قرار داشته‌اند، دوازده نفر را برشمرده و آنان را مصادیق خلفای دوازده‌گانه رسول خدا ﷺ دانسته‌اند. در این روش یزید بن معاویه، مروان بن حکم و فرزندانش جزء خلفای رسول خدا ﷺ قرار گرفته‌اند، اما عمر بن عبدالعزیز که به عقیده اهل سنت بهترین حاکم اموی بوده، جزء خلفای پیامبر ﷺ به شمار نیامده است، زیرا عدد خلفای دوازده‌گانه، پیش از او کامل شده است.

ابن تیمیه و ابن حجر عسقلانی از این دسته‌اند (ابن تیمیه، بی‌تا: ج ۴، ۲۰۹؛ ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ج ۱۳، ۲۱۴)

دسته سوم: کسانی هستند که شماری از حاکمان اموی و عباسی را که به عقیده آنان از عملکرد بهتری برخوردار بوده‌اند گزینش نموده و آنان را با ضمیمه کردن خلفای چهارگانه، مصادیق جانشینان دوازده‌گانه رسول خدا ﷺ قرار داده‌اند. جلال الدین سیوطی جزء این دسته به شمار می‌آید (سیوطی، بی‌تا: ۱۰-۱۲).

بررسی و نقد

به نظر می‌رسد بهترین راه برای سنجش صحت و سقم دیدگاه عالمان اهل سنت در توجیه روایات اثناعشر، مطالعه متن این روایات است تا ببینیم آیا توجیحات علمای اهل سنت با ویژگی‌هایی که رسول خدا ﷺ در این روایات برای خلفای دوازده‌گانه خود ذکر کرده‌اند تطابق

دارد یا خیر.

ویژگی‌های امامان در روایات ابن مسعود و جابر بن سمره

رسول خدا ﷺ در این روایات برای خلفای دوازده گانه ویژگی‌هایی ذکر کرده‌اند که اهم آن، به قرار زیر است:

۱. آنان دوازده نفرند: «اثنا عشر خليفة» (مسلم نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ج ۳، ۱۴۵۳؛ احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶) «اثنا عشر كعده نقيب بني اسرائيل» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۳۲۱ و ۴۰۶؛ حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۵۰۱؛ ابویعلی موصلی، بی تا: ج ۸، ۸۸۸؛ ج ۹، ۲۲۲).

۲. همه آنان از قریش‌اند «كلهم من قريش» (مسلم نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ج ۳، ۱۴۵۳؛ بخاری، ۱۴۱۲ق: ج ۶، ۲۶۴۰).

۳. آنان خلفای کل امت‌اند، نه بخشی از امت.

(الف) در حدیث جابر بن سمره آمده:

يكون لهذه الأمة اثنا عشر خليفة... (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۱۰۶؛ طبرانی، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ۱۹۸).

(ب) در حدیث ابن مسعود آمده است:

إِنَّهُ سَأَلَ كَمْ يَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ؟... قَالَ ﷺ: اثْنَا عَشَرَ... (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۳۲۱ و ۴۰۶؛ حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۵۰۱؛ ذهبی، بی تا: ج ۴، ۵۰۱).

(ج) در حدیث ابوجحیفه آمده است:

لا يزال امر امتي صالحاً... (حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۳، ۶۱۸؛ هيثمي، ۱۴۱۴ق: ج ۵، ۱۹۰؛ بخاری، بی تا: ج ۸، ۴۱۱).

استعمال واژه «امت» در روایات فوق: آن‌هم به صورت مطلق، همه پیروان پیامبر ﷺ را تا قیامت شامل می‌شود، و نشان می‌دهد خلفای دوازده گانه، جانشینان پیامبر برای همه امت اسلامی‌اند، و اختصاص به زمان خاصی ندارند.

افزون بر واژه «امت»، استعمال واژه «لا يزال» در این روایات که به معنای استمرار می‌باشد، و نیز واژه‌های «بعدي»، «من بعدی»، و «من بعده» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۳۲۱ و ۴۰۶؛ ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۴، ۵۰۱؛ طبرانی، ۱۴۰۶، ج ۲، ۲۱۶) که در حدیث ابن مسعود و جابر بن

سمره آمده است، نشان می‌دهد عدد جانشینان پیامبر ﷺ که پس از ایشان در طول زمان خواهند آمد دوازده نفرند، و به عبارت دیگر، بیانگر آن است که دوران خلافت همین دوازده نفر تا پایان عُمراست اسلامی استمرار خواهد یافت.

به جز روایات گذشته، روایات دیگری نیز وجود دارد که مضمون فوق را تأیید می‌کند. از جمله از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود:

لا يزال هذه الأمر في قریش ما بقى من الناس اثنان (بخاری، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ۲۱۸؛ ج ۹، ۷۸؛ مسلم نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ج ۳، ۱۴۵۳).

همواره خلافت در میان قریش است تا آن‌گاه که دو نفر انسان در جهان باقی باشند.

این حدیث دلالت دارد که در هر عصری، خلیفه قرشی تباری در میان امت اسلامی وجود دارد، و روایات اثناعشر صراحت دارد که عدد خلفای قرشی تبار پیامبر ﷺ دوازده نفرند، نتیجه آن که خلفای قرشی تباری که جهان از وجودشان خالی نیست، همان خلفای دوازده‌گانه هستند که در هر عصری، یکی از آنان در میان امت اسلامی وجود دارد، تا جهان به پایان رسد. و به عبارت دیگر، آنان جانشینان پیامبر برای کل امت اسلامی اند. این در حالی است که کسانی را که دانشمندان اهل سنت آنان را مصداق خلفای دوازده‌گانه رسول خدا ﷺ دانسته‌اند، یعنی خلفای چهارگانه و حاکمان اموی و عباسی، خلفای کل امت نبوده‌اند.

۴. خلفای دوازده‌گانه، جانشینان پیامبرند، لذا باید بین آنان و پیامبر ﷺ از نظر اعتقاد و رفتار، تشابه و سنخیت وجود داشته باشد. این تشابه و سنخیت بین امامان اهل بیت علیهم السلام و پیامبر ﷺ کاملاً برقرار است، در حالی که حاکمان اموی و عباسی از نظر عقاید و رفتار، با رسول خدا ﷺ هیچ سنخیتی نداشته‌اند.

بیشتر در بیان معنای واژه «خلیفه» نیز گذشت که این واژه به معنای جانشین صالح است (ابن اثیر، ۱۳۶۴ش: ج ۲، ۶۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۹، ۸۵)؛ و شماری از دانشمندان اهل سنت نیز اذعان کرده‌اند که مقصود از خلفای دوازده‌گانه در این روایات، دوازده نفر خلیفه صالح‌اند (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق: ج ۸، ۱۷۸؛ ج ۶، ۲۱۵، ۲۷۸، ۲۷۹؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۳۴؛ عظیم‌آبادی، ۱۴۱۵ق: ج ۱۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷).

بنابراین قرار دادن حاکمان فاسد اموی و عباسی به عنوان مصداق خلفای دوازده‌گانه رسول خدا ﷺ توسط دانشمندان اهل سنت، هیچ دلیلی نمی‌تواند داشته باشد. به ویژه آن‌که شخص رسول خدا ﷺ در روایات خود حاکمان اموی را افرادی فاسق (احمدبن

حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۱۶۹؛ مسلم نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۴۴۸؛ بیهقی، بی تا: ج ۳، ۱۸۲؛ میراننده نماز (احمدبن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۱۶۹؛ مسلم نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۴۴۸)؛ بدعت گذار و بدتر از مجوس (احمدبن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۴۴۹؛ بیهقی، بی تا: ج ۳، ۱۷۷ و ۱۸۳)، و اهل جهنم دانسته اند (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۳، ۳۵۸؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق: ج ۵، ۳۶۲)

به راستی اگر بنا بود که حاکمان اموی جانشین پیامبر ﷺ باشند، باید پیامبران را ستایش می کردند، نه این که آنان را به شدیدترین وجه مورد نکوهش قرار دهند.

۵. دانشمندان اهل سنت در اقدام خود در قرار دادن خلفای سه گانه و حاکمان اموی و عباسی به عنوان مصداق روایات اثناعشر، و جانشینان دوازده گانه رسول خدا ﷺ، هیچ دلیلی اقامه نکرده اند؛ و ادعای بدون دلیل، فاقد ارزش و اعتبار است.

۶. عالمان اهل سنت برای خلیفه رسول خدا ﷺ و امام مسلمانان شرایطی ذکر کرده اند که «عدالت و علم» از جمله آن شرایط است (ماوردی، بی تا: ج ۲، ۲۰؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ج ۵، ۲۴۳)، حاکمان اموی که علمای اهل سنت آنان را مصداق خلفای دوازده گانه پیامبر ﷺ دانسته اند، فاقد شرایط یاد شده بلکه به تصریح صحابه (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۴، ۵۰۱)، و اعتراف دانشمندان اهل سنت، افرادی فاسق، ستمگر، و فاقد پایبندی به اصول و موازین شریعت بوده اند (ابن حجر مکی، ۱۳۸۵ق: ۲۱۹).

پرسش های حذف شده

چنان که ملاحظه شد در متن حدیث ابن مسعود یک سؤال مهم و روشن وجود دارد و جناب ابن مسعود نیز پاسخ آن را به صراحت داده است، و آن سؤال این است که: آیا شما یاران پیامبر، از آن حضرت پرسیدید که پس از ایشان برای این امت چند نفر خلیفه وجود خواهند داشت؟ ابن مسعود نیز به صراحت پاسخ داد، که ما در این باره از پیامبر ﷺ سؤال کردیم و حضرت پاسخ داده اند که تعداد آنان دوازده نفر به عدد نقبای بنی اسرائیل خواهد بود. این سؤال، نخستین سؤال است، اما مشکل سؤال کننده یا دیگران را حل نمی کند؛ و به طور طبیعی سؤالات دیگری وجود دارد که آنها می توانند برای سؤال کننده مفید باشد، و آن سؤالات این است که حال که روشن شد که جانشینان پیامبر ﷺ دوازده نفرند، این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ نام شان چیست؟ چگونه انتخاب می شوند؟ از چه قوم و قبیله ای هستند؟ چه رسالتی بر عهده اند؟ وظیفه آنان در برابر مردم و وظیفه مردم در برابر آنان چیست؟ انتخاب شان به دست

کیست، به دست خدا و پیامبر است یا به دست مردم؟ در دوران آنان چه تحولاتی روی خواهد داد؟

سؤالات فوق بخشی از سؤالاتی است که پس از سؤال اصلی باید مطرح شده باشد، و برای سؤال‌کننده این سؤالات مهم است و او را در انجام وظایفش راهنمایی می‌کند وگرنه سؤال اصلی وی که تعداد جانشنان پیامبر چند نفرند، دانستن این عدد مشکلی را برای او حل نمی‌کند، به نظر می‌رسد حافظان حدیث این سؤالات را هماهنگ با باورهای مذهبی خود در بحث خلافت نیافته و به همین دلیل، از ثبت آن در آثار خود خودداری کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

چنان‌که گذشت، در حدیث ابن مسعود از وجود ۱۲ جانشین صالح برای پیامبر ﷺ، و دوازده پیشوا برای امت اسلامی، سخن به میان آمده است که دوران خلافت آنان بلافاصله پس از پیامبر ﷺ آغاز شده، و تا پایان عمر امت اسلامی، ادامه می‌یابد.

و در این مسئله مهم، تعیین عدد توسط پیامبر ﷺ، تعیین مصادیق آنان نیز محسوب می‌شود؛ و نشان می‌دهد که رسول خدا ﷺ به افراد خاصی توجه داشته‌اند که با برنامه خاصی اهداف پیامبر ﷺ را تداوم بخشند. شاهد این مدعا آن‌که رسول خدا ﷺ در این حدیث جانشینان دوازده‌گانه را به نقبای بنی اسرائیل تشبیه کرده‌اند. و تعیین نقبا به صراحت قرآن کریم توسط خداوند صورت گرفته است، پس باید تعیین خلفای دوازده‌گانه نیز به دست خداوند باشد. قبول و ثبت این حدیث، در منابع دست اول فریقین به وضوح گویای آن است که اعتقاد به وجود دوازده خلیفه برای پیامبر ﷺ، و دوازده امام برای امت اسلامی، اندیشه‌ای فرامذهبی بوده و از اصول مشترک امت اسلامی به شمار می‌آید. و مصداق خلفای دوازده‌گانه نیز به دلیل اوصاف ذکر شده در متن روایت، کسی جز امامان اهل بیت پیامبر ﷺ نمی‌تواند باشد.

تفاوتی که میان تشیع و تسنن در این زمینه وجود دارد آن است که عالمان شیعه این روایات را در منابع خود ثبت کرده، و جامعه شیعی را با آن آشنا کرده‌اند، و پیروان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام به این روایات التزام عملی دارند، اما عالمان اهل سنت این را در منابع دست اول دینی خود ثبت کرده، ولی از بیان آن برای مردم اهل سنت خودداری کرده‌اند، و مردم خود را نسبت به این اصل مهم اعتقادی در بی‌اطلاعی کامل نگه داشته‌اند. به همین دلیل، آنان عملاً به این روایات التزامی ندارند.

منابع

قرآن كريم

نهج البلاغه

١. ابن ابي حاتم، الجرح والتعديل، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٧١ق.
٢. ابن اثير، مجد الدين، النهاية فى غريب الحديث والأثر، قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٣٦٤ش.
٣. ابن تيميه، منهاج السنه، مصر، مطبعة الكبرى، بى تا.
٤. ابن جزى قرناطى، كتاب التسهيل، بيروت، دارالأرقم، ١٤١٦ق.
٥. ابن حبان، المجروحين، مكة المكرمة، دارالباز، بى تا.
٦. ابن حبان، كتاب الثقات، حيدرآباد دكن، مؤسسة الكتب الثقافية، ١٣٩٣ق.
٧. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، تهذيب التهذيب، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٤ق.
٨. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، فتح البارى شرح صحيح بخارى، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.
٩. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، تعجيل المنفعة، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.
١٠. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، تقريب التهذيب، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
١١. ابن حجر مكى، احمد، الصواعق المحرقة، مصر، مكتبة القاهرة، ١٣٨٥ق.
١٢. ابن سعد، محمد، طبقات الكبرى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٠ق.
١٣. ابن سيده، على بن اسماعيل، المخصص، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
١٤. ابن شاهين، عمر، تاريخ اسماء الثقات، تونس، دارالسلفية، ١٤٠٤ق.
١٥. ابن شهر آشوب مازندرانى، مناقب آل ابي طالب عليه السلام، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ١٣٧٩ق.
١٦. ابن عاشور، محمد، التحرير والتنوير، بى جا، بى نا، بى تا.
١٧. ابن عدى، الكامل، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٩ق.
١٨. ابن عربى مالكى، عارضة الاحوذى، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.
١٩. ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق.
٢٠. ابن عطيه، عبدالحق، المحرر الوجيز، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٢ق.
٢١. ابن فارس، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، بى جا، مكتبة الاعلام الاسلامى، ١٤٠٤ق.
٢٢. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، غريب القرآن، بى جا، بى نا، بى تا.
٢٣. ابن كثير، اسماعيل، البداية والنهاية، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
٢٤. ابن كثير، اسماعيل، النهاية فى الفتن والملاحم، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ق.

مركز
الدراسات
الاسلامية

سال چهاردهم، شماره ٥٣، بهار ١٣٩٩

٣٦

٢٥. ابن كثير، اسماعيل، تفسير القرآن العظيم، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٩ق.
٢٦. ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، بيروت، دارالجيل، ١٤١٨ق.
٢٧. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دارصادر، ١٤١٤ق.
٢٨. ابن هائم، احمد، التبيان في تفسير غريب القرآن، بيروت، دارالغرب الاسلامي، ١٤٢٣ق.
٢٩. ابن هشام، السيره النبويه، بي جا، دارالمعرفة، بي تا.
٣٠. ابوحيان، بحر المحيط في التفسير، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٠ق.
٣١. ابو داود، سليمان بن اشعث، سنن ابو داود، قاهره، دارالحديث، ١٤٢٠ق.
٣٢. ابو يعلى موصلي، مسند ابي يعلى، بيروت، دارالمأمون للتراث، بي تا.
٣٣. احمد بن حنبل، العلل، بيروت، المكتب الاسلامي، ١٤٠٨ق.
٣٤. احمد بن حنبل، مسند، محقق: ابراهيم زبيق، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٦ق.
٣٥. آل غازی، عبد القادر، بيان المعاني، دمشق، مطبعة الترقى، ١٣٨٢ق.
٣٦. بخارى، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، بي جا، دارالفكر، بي تا.
٣٧. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح بخارى، قاهره، بي نا، ١٤١٠ق.
٣٨. بخارى، محمد بن اسماعيل، التاريخ الصغير، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٦ق.
٣٩. بيهقي، احمد بن حسين، سنن الكبرى، بيروت، دارالمعرفه، بي تا.
٤٠. ترمذی، محمد بن عيسى، سنن الترمذی، تحقيق: احمد محمد شاكر، قاهره، دارالحديث، ١٤١٩ق.
٤١. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، قم، شريف رضی، ١٤٠٩ق.
٤٢. ثعالبي، عبدالرحمان، جواهر الحسان في تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤١٨ق.
٤٣. حاكم نيشابوري، مستدرک الصحيحين، بي جا، دارالكتاب العربي، بي تا.
٤٤. حلبی، ابو الصلاح، تقريب المعارف، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٤ق.
٤٥. حماد، نعيم بن، كتاب الفتن، تحقيق: سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ق.
٤٦. خزاز قمي، كفاية الاثر، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠١ق.
٤٧. خطيب، عبدالكريم، تاريخ بغداد، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٧ق.
٤٨. خطيب، عبدالكريم، تفسير القرآن للقرآن، بي جا، بي نا، بي تا.
٤٩. دار قطنی، علل الدار قطنی، رياض، دارطبيه، ١٤٠٥ق.
٥٠. دار قطنی، سنن الدار قطنی، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٧ق.

٥١. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن دارمی، محقق: حسین سلیم، ریاض، دارالمعنی، ١٤٢١ق.
٥٢. ذهبی، محمدحسین، تلخیص المستدرک (ذیل مستدرک)، بی جا، دارالکتب العربی، بی تا»ب».
٥٣. ذهبی، محمدحسین، المغنی فی الضعفاء، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٨ق.
٥٤. ذهبی، محمدحسین، تذکرۃ الحفاظ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا»الف».
٥٥. ذهبی، محمدحسین، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
٥٦. ذهبی، محمدحسین، التفسیر والمفسرون، قاهره، دارالکتب الحدیثیة، ١٣٨١ق.
٥٧. ذهبی، محمدحسین، میزان الإعتدال، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت، دارالمعرفة، ١٣٨٢ق.
٥٨. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم، ١٤١٢ق.
٥٩. راوندی، قطب الدین، قصص الانبیاء، بی جا، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ١٤٠٩ق.
٦٠. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، بیروت، دارالفکر، ١٤١٤ق.
٦١. زمخشری، جارالله، الفایق فی غریب الحدیث، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٧ق.
٦٢. سیوطی، جلال الدین، طبقات الحفاظ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٦٣. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، مکه المکرمة، دارالتعاون، بی تا.
٦٤. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالفکر، ١٤١٦ق.
٦٥. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، خصال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ١٤٠٣ق.
٦٦. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، امالی، بی جا، انتشارات کتابخانه اسلامیة، ١٣٦٢ق.
٦٧. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ١٤١٣ق.
٦٨. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٧ق.
٦٩. طبرانی، سلیمان بن احمد، معجم کبیر، بی جا، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٦ق.
٧٠. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، بی تا.
٧١. طبرسی، فضل بن حسن، معجم البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
٧٢. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، بیروت، دارالمعرفة، ١٤١٢ق.
٧٣. طریحی، فخرالدین، معجم البحرين، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ١٣٧٥ق.

٧٤. طوسی، محمد بن حسن، التهذيب، تهران، دارالکتب الإسلامية، ١٣٦٥ ش.
٧٥. طيالسي، ابي داود، مسند، بي جا، دارالمعرفة، بي تا.
٧٦. عجلي، معرفة الثقات، المدينة المنوره، مكتبة الدار، ١٤٠٥ ق.
٧٧. عظيم آبادي، محمد شمس الحق، عون المعبود شرح سنن ابي داود، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ ق.
٧٨. عقيلي، الضعفاء، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٨ ق.
٧٩. عياشي، تفسير عياشي، بيروت، نشر اعلمي للمطبوعات، ١٤١١ ق.
٨٠. فراهيدي، خليل بن احمد، كتاب العين، قم، انتشارات هجرت، ١٤١٠ ق.
٨١. فسوي، يعقوب بن سفيان، المعرفة والتاريخ، تحقيق: ضياء العمري، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ ق.
٨٢. قاسمي، محمد جمال الدين، محاسن التأويل، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٨ ق.
٨٣. قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ١٣٦٤ ش.
٨٤. كليني، محمد بن يعقوب، كافي، تهران، دارالكتب الإسلامية، ١٣٦٥ ش.
٨٥. ماوردي، علي بن محمد، احكام السلطانية، قم، دفتر تبليغات اسلامي، بي تا.
٨٦. مباركفوري، عبدالرحمن، تحفة الاحوذى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٠ ق.
٨٧. مزي، يوسف، تهذيب الكمال، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ ق.
٨٨. مسلم نيشابوري، صحيح مسلم، مصحح: محمد فؤاد عبدالباقي، قاهره، دارالحديث، ١٤١٢ ق.
٨٩. معرفت، محمد هادي، التفسير والمفسرون، قم، مؤسسه فرهنگي التمهيد، ١٣٨٠ ش.
٩٠. مناوي، محمد، فيض القدير، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ ق.
٩١. ميدي، رشيد الدين، كشف الأسرار، تهران، اميركبير، ١٣٧١ ق.
٩٢. نسائي، احمد، السنن الكبرى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٨ ق.
٩٣. نعماني، محمد بن ابراهيم، الغيبة، بي جا، مكتبة الصدوق، ١٣٩٧ ق.
٩٤. نووي جاوي، محمد، مراح لببيل لكشف معنى القرآن المجيد، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٧ ق.
٩٥. هيثمي، علي بن ابي بكر، مجمع الزوائد، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ ق.
٩٦. يحيى ابن معين، تاريخ ابن معين، بيروت، دارالقلم، بي تا.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی